

روابط آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی

Donette Murray, *U.S Foreign Policy and Iran: American Iranian Relation Since the Islamic Revolution*, London and New York: Routledge, 2010.

فریبرز ارغوانی پیرسلامی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط

بین الملل دانشگاه تهران

مرتضی اسماعیلی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم

سیاسی، دانشگاه تهران

مقدمه

بررسی رویکردها، چشم اندازها، موانع و فرایندهای موجود در روابط ایران و آمریکا از زمان انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۷ به بعد موضوع بسیاری از کتب، مقالات و پژوهشها بوده است. این مسئله بنا به عنصر زمانی و رخداد‌های مکانی آن چنان مورد بحث و تدقیق قرار گرفته است که گویی این موضوع بیش از آنکه نمایاننده وجه بدیع پژوهش باشد، در حال تبدیل شدن به مقوله‌ای کلیشه‌ای و ملال آور است. اشاره به تاریخ روابط، فراز و فرودها، زمان و دلایل قطع رابطه و درگیریهای مقطعی و مداوم در

بررسی یک نمونه، نتایج حاصل از آن را به قانون تبدیل نمود و بر اساس آن تحلیل نمود. تحلیلهای به ظاهر جامعه شناسانه با صبغه‌ای سیاسی نیز از دیگر نقدهای وارد بر این کتاب است؛ این روشی است که به طور بارز توسط مک دام در فصل نهم مورد استفاده قرار گرفته است. طبقه بندیهای سیاسی و تحلیلهای نتیجه گیریهای جامعه شناسانه در قالب این طبقه بندیها و همچنین نامشخص بودن منطق این طبقه بندیها نیز از مواردی است که تحلیلهای مک دام را از ویژگی «علمی بودن» دور کرده است.

در مجموع، می توان کتاب را اثر قابل توجهی دانست که در نوع خود می تواند پایه آغاز بسیاری از بحثهای انسان شناسانه، آسیب شناسانه، جامعه شناسانه و غیره در مباحث آمریکاستیزی باشد.

سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی در روابط متقابل ایران و آمریکا بدون اتخاذ رویکردهای نظری و چارچوبهای مشخص تحلیلی، نقطه ضعف غالب آثار موجود در این ارتباط است. با وجود معضلات مورد اشاره، بحث روابط ایران و آمریکا همچنان یکی از محورهای مورد توجه محافل علمی و نیز سیاستمداران است. تعمیق عنصر زمانی در گسست پیوندها آنچنان در حال پیش روی است که برخی متفکران و ناظران مسایل ایران و آمریکا را به این نتیجه رسانده است که تداوم شرایط خصومت آمیز میان طرفین، دیگر از دست سیاستمداران دو طرف خارج شده و این ساختارهای ذهنی حاکم در دو طرف است که بر شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری روابط اعمال می‌کنند.

دونات مورای پژوهشگر ارشد وزارت دفاع آمریکا و نیز مؤسسه امور بین‌المللی در آکادمی نظامی از جمله پژوهشگرانی است که در حوزه بررسی روابط آمریکا و ایران قلم فرسایی کرده و در اثر جدید خویش به نام سیاست خارجی آمریکا و ایران با چارچوبی جدید و متفاوت از گذشته سعی در واکاوی مسایل موجود به ویژه از چشم اندازی آمریکایی داشته است. این کتاب که در قالب پنج فصل، یک مقدمه و نتیجه‌گیری تدوین شده و در سال ۲۰۱۰ توسط انتشارات روتلیج به عرصه طبع رسیده است، در واقع

مطالعه تصمیم‌سازی سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با ایران است. این اثر با کشف روابط، اثرات و پیامدهای سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران پس از انقلاب اسلامی تا به امروز رویکرد و ارزیابی جدیدی از روابط این دو کشور ارائه می‌دهد.

ایران به عنوان یک کشور مهم در منطقه‌ای سرشار از حوادث و متغیرهای آشوب‌ساز، علاوه بر آنکه در دوران پس از جنگ سرد با رفتارهای متناقضی از سوی جامعه جهانی به ویژه ایالات متحده روبه‌رو شده است، در مقاطعی هم به آمریکا نزدیک شده است و هم «محور شرارت» یا «دولتی یاغی» خطاب شده است که نتیجه آن مواجه شدن با انواع تحریمها و اقدامات پنهان بوده است. نمونه برجسته آن در دوران پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر نمود می‌یابد که طی آن ایران به‌رغم همکاری در بحث مقابله با تروریسم، متهم به حمایت از تروریسم بین‌المللی و تلاش برای دستیابی به سلاحهای هسته‌ای شد.

معرفی کتاب

همچنان که اشاره شد، دونات مورای برخلاف سایر نویسندگان آمریکایی و غربی که در بحث روابط ایران و ایالات متحده تلاش داشته‌اند تا با شناخت عناصری از سوی هر دو گفتمان با رویکردی جانبدارانه به فهم

ریشه‌ها و دلایل استمرار تیرگی این روابط پردازند، رویکرد خود را در مسیری متفاوت تعریف می‌کند. از نظر این نویسنده، روابط ایران و آمریکا پس از آغاز جدی و رسمی آن دو، دوره کاملاً متفاوت را پشت سر نهاده است؛ بدین ترتیب که پس از پایان جنگ دوم جهانی تا سال ۱۹۷۹ و زمان انقلاب اسلامی، مواضع ایالات متحده در برابر ایران به رغم تغییر و تحولات تاکتیکی همواره از یک الگوی منسجم پیروی می‌کرد. به طوری که شاخصه رفتاری طرفین به عنوان یک الگوی کاملاً همکاری جوینانه در آن زمان، امروزه به یکی از دلایل ذهنیت منفی ایرانیان در برابر آمریکا تبدیل شده است. از سوی دیگر پس از انقلاب اسلامی تا پیش از روی کار آمدن باراک اوباما، ایالات متحده حکمرانی پنج رییس جمهور از احزاب متفاوت را تجربه کرده است و در عین حال رفتارهای این اشخاص را در برابر ایران به خوبی می‌توان در یک چارچوب مشخص و بسیار مشابه مورد بررسی قرار داد. با طرح این مسئله نویسنده اثر خود را در پنج فصل با محوریت پنج رییس جمهور تنظیم می‌کند:

۱. حوادث انقلاب و میراث تلخ کارتر.

۲. ریگان: پس از انقلاب و در جستجوی یک سیاست.

۳. جورج بوش پدر: جنگ و صلح.

۴. عقبگرد کلینتون.

۵. جورج بوش پسر: دشمن دشمن من.

نویسنده کتاب سیاست خارجی آمریکا و ایران پیش از بیان ایده اصلی و ورود به مباحث فصول، سعی می‌کند تا از طریق ایجاد یک پیوند تاریخی میان دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی نشان دهد که چگونه رفتار پنج رییس جمهور آمریکا پس از انقلاب اسلامی در ایجاد مسیرهای متفاوت از روندهای عادی روابط دو جانبه نسبت به زمان پیش از انقلاب مؤثر بوده است.

در دوره ریاست جمهوری ترومن که آغاز آن تقریباً مقارن با پایان جنگ دوم جهانی است، رویکرد ایالات متحده نسبت به ایران در قالب یک محیط ژئوپلیتیک بسیار مهم، هم در حوزه جنگ و امدادسانی به شوروی و هم مقابله با کمونیسم در دوران پس از آن قابل فهم است. تلاشهای ترومن و دستگاه سیاست گذاری ایالات متحده در این دوران برای وادار کردن شوروی جهت خروج از نواحی تحت اشغال نیروهای خود در ایران، ذهنیت مثبت ایرانیان را در این زمان نسبت به آمریکا شکل داد.

درست چند سال بعد، همین ذهنیت مثبت جای خود را به نگاه منفی و توأم با کینه‌ای داد که هنوز هم بسیاری از محافل و به ویژه اقشار در سطح جامعه ایرانی

اصلاحاتی دنبال شد که انقلاب سفید نام گرفت. از آغاز دهه ۱۹۷۰ و در پی تحریم نفتی اعراب و در نتیجه افزایش هنگفت درآمدهای نفتی ایران، با آنکه بلندپروازیهای شاه علاوه بر حوزه عمل در نقل و گفتار وی نیز برای آمریکا برجسته شده بود، رؤسای جمهور به ویژه جانسون و نیکسون همچنان وی را متحدی راهبردی معرفی می کردند که می توانست در راستای منافع ایالات متحده موجب اثرات مفیدی باشد؛ چنان که جانسون در تحلیل نهایی خود شاه را متحد با ثباتی می دید که می توانست در زمان افزایش کسری بودجه منبع درآمدی مهم باشد یا اینکه نیکسون در طرحی حساب شده (رهنامه دو ستونی) با اعطای نقش حافظ امنیت و ثبات منطقه ای توانست ضمن کاهش هزینه های ایالات متحده، بازار پر رونق فروش تسلیحات در برابر نفت را به دست آورد.

مورای با اشاره به یک حافظه تاریخی در دهه ۱۹۷۰ که طی آن شاه در یک جلسه غیر علنی زبان به تهدید مقامات ایالات متحده گشود، معتقد است که پاسخ رؤسای جمهور ایالات متحده در برابر این حرکات شاه حداکثر سکوت و حداقل افزودن به حمایتها بود! در تحلیل دلایل این نوع حمایتها که مسیر آن در دوره پس از انقلاب کاملاً دگرگون شد، به چند مورد می توان

نمی توانند خود را به فراموشی آن حادثه عادت دهند. فاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ (۱۳۳۲-۱۳۲۹) دقیقاً دورانی است که ایرانیان علاوه بر تجربه حکمرانی دموکراتیک، برای نخستین بار صنایع ملی خود را در اختیار خویش گرفتند. از این جهت با ناکامی آمریکا در ایجاد مصالحه میان ایران و انگلستان و در ادامه چراغ سبز آنها برای انجام کودتا علیه مصدق، نخستین تجربه تاریخی تلخ ایران در برابر ایالات متحده رقم خورد. تثبیت یک شاه اقتدارگرا با هزینه دموکراسی به لکه ننگ ماندگاری تبدیل شد که ذهنیتها را هنوز در روابط دو جانبه تحت الشعاع قرار می دهد.

پس از این حادثه مهم، رویکرد کلی رؤسای جمهور آمریکا تا پیش از انقلاب حمایت صریح از شاه و اقدامات وی بود. با آنکه گاه تلاش می شد تا رفتارهای شاه ایران با توسل به رهنامه های سیاست خارجی آمریکا جهت داده شود، اما هیچ یک از این رؤسای جمهور نکوشیدند تا از سیر کلی اتخاذ شده در برابر شاه عدول کنند. در دوره کندی با وجود آنکه دستگاه تصمیم گیری آمریکا تلاش کرد تا با کاهش کمکهای نظامی و اطلاعاتی شاه را تحت فشار قرار دهد، اما با افزایش کمکهای اقتصادی و نیز میزان اعطای وامها به ایران، تثبیت قدرت وی (شاه) از رهگذر دست یازیدن به

اشاره کرد:

۱. حمایت واشینگتن از ایران به بخشی از سیاستهای آمریکا در مورد حمایت از متحدان تبدیل شده بود؛ چرا که گزینه‌های قابل اعتماد آمریکا در این زمان به‌عنوان متحد به شدت کاهش یافته بود.

۲. روابط ایران و آمریکا در زمان اشخاصی چون نیکسون فراتر از رابطه دو کشور، به رابطه دو شخص (شاه و نیکسون) تبدیل شده بود و در نهایت شرایط راهبردی حاکم بر موقعیت ایران در دهه ۱۹۷۰ به‌ویژه از حیث انرژی به گونه‌ای افزایش یافته بود که این سؤال در محافل داخلی ایالات متحده مطرح می‌شد که اگر ایران از دست برود، بدیل چه خواهد بود؟ که این امر نیز تبلور تشنگی جدی در مورد ایران، شاه و آینده در میان غربی‌ها بود.

با شناخت نحوه رفتار رؤسای جمهور ایالات متحده در برابر شاه، نویسنده کتاب وارد مباحث اصلی خود به‌ویژه پس از انقلاب می‌شود. از نظر وی این رویکرد یک‌دست حمایتی از شاه با رخداد انقلاب در عمل جای خود را به رویکرد تماماً متناقضی در دوران پس از انقلاب داد. جالب‌تر آنکه، این رویکردهای متناقض در میان تمامی رؤسای جمهور آمریکا پس از انقلاب دارای مشابهت متدولوژیک است. این روش‌شناسی از چند قاعده و قانون مشخص در دوره تمامی

رؤسای جمهور پس از انقلاب تکوین یافته

است:

۱. اولویتهای و فرایندها در تصمیم‌سازی: در ذیل این شاخص ارزیابی رفتار رؤسای جمهور آمریکا، نویسنده به فرایندهای تصمیم‌گیری نظیر نقش شخصیتها، تقسیمات وزارتخانه‌ای، تنازعات و کشمکشها و میراثهای حکومت قبلی اشاره دارد. همچنین در بحث اولویتهای میزان اهمیت روابط با ایران و نیز تمرکز سیاست‌گذاری بر این موضوع در قیاس با سایر موارد هم‌زمان مدنظر قرار می‌گیرد.

۲. درک رفتار ایران بر اساس تحلیل و اطلاعات: در ذیل این شاخص مورای به وجود شکافهای عمیق اطلاعاتی میان نهادها اشاره دارد که در نهایت منجر به آرایه تحلیلهای نادرست در ارتباط با ایران می‌شد.

۳. زبان و تصورات (Language and Imagery): این محور نشانگر پیامها و سیگنالهایی است که میان طرفین در برهه‌های زمانی مختلف رد و بدل می‌شد. نکته جالب توجه در این ارتباط نوع درک و تفاسیر متفاوت طرفین از آنها بود که در تنظیم روابط به شدت تاثیرگذار بود.

۴. حوادث و زمان‌بندی: این شاخص که عینیت آن به مراتب از سایر موارد بیشتر است به حوادثی اشاره دارد که نخست اینکه وقوع آنها، مانع از سرگیری روابط می‌شد و

دوم نشانگر این محور قابل تأمل است که در زمانهایی که یکی از طرفین اراده‌ای برای مذاکره از خود بروز می‌داد، طرف دیگر در شرایط عدم تمایل به سر می‌برد.

در پنج فصل مرتبط با رؤسای جمهور ایالات متحده پس از انقلاب که به ترتیب زمانی آمده است، این معیارها در ارتباط با نمونه‌های تاریخی استخراج شده‌اند. به عبارت دیگر، نویسنده با بهره‌گیری از حوادث تاریخی و چینش وقایع و رفتارهای مشابه در کنار یکدیگر به نوعی از بررسی اجزا به یک قانون رسیده است. در ارتباط با شاخصه نخست در دوره کارتر (که نویسنده آغاز پیچیدگی روابط را ناشی از عدم توان تصمیم‌گیری وی می‌داند، آنچه محور بحث قرار می‌گیرد درگیر شدن وی در فرایند صلح اعراب و اسرائیل و ماجرای کمپ دیوید است. از این رو، اشتغال فکری کارتر به این مسئله علاوه بر آنکه باعث عدم تمرکز و توجه در مورد رویداد انقلابی در ایران شد، شاخصه‌های سیاست‌گذاری در ارتباط با دولت جدید انقلابی در ایران را نیز تحت الشعاع قرار داد که در نهایت منجر به قطع روابط شد.

همین نوع تصمیم‌گیری در دوره ریگان نیز دنبال شد، چنان که وی با معطوف کردن نگاه خود به عراق معتقد بود که صدام حسین می‌تواند ثبات منطقه‌ای و امنیت

انرژی را فراهم سازد. علاوه بر این، توجه ریگان همانند سلف خویش همچنان به مسئله اعراب و اسرائیل معطوف بود. دیگر روسای جمهور نیز همچون این دو نیز دچار همین فرایند حاشیه‌ای سازی ایران در مرکز توجه خویش بودند. توجه به بحران کویت و جنگ خلیج فارس در دوره بوش اول، نگاه تقسیم شده سد نفوذ کلینتون به ایران و عراق، اهتمام بوش پسر به عراق و افغانستان و نادیده انگاری نقش مؤثر ایران، در این راستا قابل تفسیر است.

مورای در یک تحلیل استقرایی پیرامون شاخص نخست معتقد است که ایران در غالب بحرانهای منطقه‌ای نه تنها مانعی در برابر ایالات متحده نبود، بلکه ظرفیتهای آن تا حدی توانست در خدمت ایالات متحده قرار گیرد. چنان که در افغانستان تهران و گروههای هم‌پیوند افغانستان حامی انتخابات آزاد و حق رأی زنان بودند، یا اینکه در کنفرانس بُن در سال ۲۰۰۱ ابتکار تعدیل دموکراتیک در افغانستان با نقش برجسته ایران همراه بود. در آسیای مرکزی ایران رویکرد با ثبات سازی را تعقیب می‌کرد و در لبنان این حزب الله طرفدار ایران بود که از پارلمانتاریسم استقبال می‌کرد یا اینکه در فرایند صلح خاورمیانه عامل شکست نه ایران، بلکه چرخش اخلاف بیگین از موافقت نامه کمپ دیوید و ناسازگاری عرفات بود.

معیار دوم ضعف اطلاعاتی است که تمامی پنج رییس جمهور به نوعی با آن دست به گریبان بودند. در دوران کارتر کاهش نفوذ سفارت آمریکا پیش از انقلاب در نتیجه حساسیتهای شاه به اقدامات آمریکا، باعث شد تا تشتت تصمیم‌گیری در مورد ایران و تحولات درونی آن تشدید شود. اشغال سفارت این کشور در ایران در دوران پس از انقلاب نیز مسیرهای اطلاعاتی آمریکا در مورد ایران را دچار اختلال کرد که نتیجه آن بحران در تصمیم‌گیری پیرامون نحوه آزادی گروگانها بود.

پراکندگی و تناقض اطلاعات به عنوان ماده خام اولیه تصمیم‌گیری، نمود منفی خود را در جریان گروگان‌گیری لبنان در دوره ریگان و بوش پدر نشان داد. چنان که در جریان ارتباط یا عدم ارتباط گروگان‌گیرها با ایران، در حالی که ریگان به صراحت جهل خویش اشاره می‌کرد، بوش در مواجهه با تناقضات اطلاعاتی بدترین تصمیم ممکن را در مورد عدم اجازه به وصول برخی از داراییهای ایران گرفت که نتیجه آن تحکیم ذهنیت منفی ایرانیان از ریاکاری ایالات متحده بود.

با وجود تلاشهای دولتهای بعدی به ویژه بوش پسر برای ایجاد یک بنگاه قابل اعتماد اطلاعاتی در دبی جهت تمرکز بر پیرامون و درون ایران، این معضل همچنان

خود را در تصمیم‌گیریهای بعدی نشان داد. ناتوانی در تشخیص اطلاعات درست در مورد سیاست هسته‌ای ایران و نیز نحوه درک متفاوت از ایده حرکت به سمت همکاری خاتمی در دوران کلینتون و بوش شاهد عینی این مدعاست. چنان که با وجود نگاه مثبت کابینه کلینتون به اقدامات خاتمی جهت هموار کردن مسیر همکاری، دولت بوش رویکرد رییس جمهور وقت ایران را نه در مقام نهادی و به نمایندگی از کلیت ساختار، بلکه فردی توصیف می‌کرد.

سومین قاعده، اشاره به نقش زبان و تصاویر است. مورای با اشاره به برخی از عناوین و اطلاعات در ادبیات و رفتار دو طرف، معتقد است که سوء برداشتها از اقدامات و رفتارهای طرف دیگر به ویژه از سوی رؤسای جمهوری ایالات متحده نقش مهمی در تیرگی این روابط ایفا کرد. وی معتقد است با وجود آنکه طرح ایده «شیطان بزرگ» توسط امام خمینی اطلاقی به ایالات متحده بود، اما هدف اصلی یکپارچه سازی جامعه داخلی ایران در شرایط گسست و تشتت بود. از سوی دیگر، طرح عنوان گفت و گوی تمدنها از سوی رییس جمهور خاتمی نشانگر این نکته بود که ایران همواره به دنبال خصومت و کینه ورزی نیست. اما تعبیر نادرست دولت بوش از ایده همکاری ایرانیان در تشدید بعد منفی ذهنیتهای تاثیر گذاشت. در حالی که سندی

برگر به عنوان مشاور امنیت ملی نقش پلیس بدر ایفای می‌کند، آبرایت زبان به عذرخواهی از ایران می‌گشود که تمامی این موارد در تشدید ذهنیت منفی در میان ایرانیان نقش مهمی داشتند، تا جایی که امیر احمدی اشاره می‌کند: «حقیقت این است که صحبت‌های متعدد هر دو طرف تنها ظرفیت سوء برداشت و تردیدهای عمیق را افزایش داد.»

علاوه بر بحث زبان و تصورات، عامل مهم دیگر که در اتخاذ رویکردهای نادرست از سوی طرفین مؤثر بوده است، عدم تمایل یکی از طرفین به دلیل برخی اتفاقات، در کنار تمایل طرف دیگر است. در ذکر نمونه‌هایی در این ارتباط، مورای به دوراهی کلینتون اشاره می‌کند که طی آن گرچه طرف ایرانی به دنبال برقراری بهبود روابط از کانال‌های فرهنگی بود، اما پیش آمدن مسایلی در درون آمریکا نظیر رسوایی اخلاقی کلینتون مانع واکنشی مؤثر و به موقع در برابر آن شد. یا در شرایطی که ایران در دوره رفسنجانی اعلام کرد که در ازای یک معامله تجاری با توافق نامه سوریه-اسرائیل مخالفت نخواهد کرد، کلینتون در داخل آمریکا تحت فشارهای فزاینده‌ای برای پایین نگه داشتن پیوندهای تجاری با ایران قرار داشت. شاهد دیگر بر این ادعا در دوره بوش پسر است که در حالی

که ایران در یک اقدام اعتماد ساز، روی به تعلیق غنی سازی روی آورد، غرب و در رأس آن ایالات متحده چیزی برای ارایه در برابر ایران نشان نداد. از سوی دیگر، این مسئله در طرف ایرانی نیز قابل مشاهده است. چنان که در بستر زمانی که به نظر می‌رسید با اعلام عذرخواهی آبرایت کانال‌های تصمیم‌گیری می‌توانند در مسیر همکاری بسیج شوند، شرایط داخلی ایران آماده بده بستان نبود یا در دوره بوش پدر با وجود ارایه سیگنال‌هایی از سوی آمریکا برای گام نهادن در مسیر رفع کدورت، علاقه مندی ایران به توسعه پیوندهای اقتصادی با اروپا و آسیای مرکزی و نیز تعریف جایگاه خود در صف آرایه‌های منطقه‌ای مانع از بستر سازی برای بهبود و دفع تنشها از روابط دو جانبه شد.

مورای با بررسی تاریخی روابط ایران و آمریکا و استنتاج این قواعد که به نظر وی موانع اصلی در برابر بهبود روابط بوده‌اند، به عنوان نتیجه به این گفته لرد سالیسبوری استناد می‌کند که «رایج‌ترین اشتباه در سیاست، تداوم بخشیدن به سیاست‌های کهنه است. هنگامی که پرچمی در خارج فرو می‌افتد، تلاش نکنید که طناب را آن جا نگه دارید. سعی کنید از مجموع موانع جدا شوید.»

بنابراین تداوم سیاست‌هایی که بنیان کج آن در دوره کارتر نهاده شد، در عصر پس

از آن سبب ساز ذهنیت منفی و تکوین دیوار بلندی به نام بی اعتمادی شد که فرو ریختن آن نیازمند در نور دیدن تاریخی به وسعت بیش از ۳۰ سال است. مورای در نتیجه گیری از مباحث خود با بیان اینکه مشکلات و مسایل چند وجهی معرفی شده در اثر وی تنها فراهم کننده سیاهه خامی است که باید راهنمای تلاشهای آینده باشد، دو سؤال مهم را برای اواما مطرح می کند که با در نظر داشتن و پاسخ گویی مناسب بدانها می تواند سنت نامیمون و ساختار در حال شکل گیری برای کینه ورزی را در پشت سر بگذارد:

۱. اینکه چگونه می توان از خارج شدن اقدامات از کنترل و تباه کردن تلاشها توسط اشخاص جلوگیری کرد؛

۲. چه تعداد صف بندی برای دستیابی به پیشرفت در روابط ضروری است.

ارزیابی

کتاب سیاست خارجی آمریکا و ایران پس از انقلاب اسلامی یکی از معدود آثاری است که در حوزه مطالعات امنیتی با تمرکز موضوعی بر روابط ایران و آمریکا توانسته خود را از کلیشه تاریخ نویسی آثار پیشین، رهانیده و با شکل دهی به یک چارچوب مشخص، مسیر تحلیلی خود را سامان

بخشد. در نقد و بررسی این اثر چند محور می تواند مدنظر قرار گیرد:

۱. نخستین محور مورد اشاره در این بخش، رویکرد استقرایی نویسنده است. اتخاذ این روش در بررسی و تحلیل یک پدیده به نام روابط ایران و ایالات متحده به نویسنده اجازه داده است تا از سطح توصیف فراتر رفته و بتواند با بهره گیری از داده های ارزشمند تاریخی به قاعده ای دست یابد که از رهگذر آن روند کلی روابط دو جانبه پس از انقلاب اسلامی قابل تحلیل گردد. نقش فرایندها و اولویتها، وقایع و زمان بندی، زبان و تصاویر و در نهایت تأثیر گذاری داده و اطلاعات چهار قاعده ای هستند که به عنوان روش شناسی نوشتار، شناخت را تسهیل نموده است. به طوری که این چهار محور به خوبی توانسته اند الگوهای رفتاری حاکم بر رؤسای جمهور ایالات متحده در برابر ایران را توضیح دهند.

۲. از نکات جالب و قابل تأمل در این اثر تفاوت رویکردی نویسنده است. دونت مورای با تلاش عمده ای که در نوشتار خود برای پرهیز از ارزش گذاری و نیز جانبداری به خرج داده است، اثر خود را فراتر از یک تحلیل محتوا به سمت ایجاد نوعی قاعده سازی برای تحلیل سوق داده است. در عین حال، وی نه در مقام قضاوت و شناخت مقصر در تیرگی روابط، بلکه در جایگاه نویسنده ای

متحده پس از انقلاب اسلامی، و استنتاج چهار قاعده از بررسی تاریخی دوران آنها، موارد مشابه را مورد ارزیابی قرار دهد.

۵. با آنکه به نظر می‌رسد عدم اشاره نویسندگان به رویکردهای متقابل در ایران بررسی عوامل مؤثر در فراز و فرود روابط می‌تواند نقطه ضعف اثر حاضر باشد، اما چینش مطالب نویسندگان در مقدمه که به صراحت به رویکرد آمریکایی به عنوان نقطه تمرکز اشاره می‌دارد، می‌تواند این مسئله را پوشش دهد. در عین حال مورای به فراخور موقعیتی که ناگزیر از توجه به رویکرد ایرانی بوده، صرفاً در حد تأیید مطالب خود بدانها نیز نظر داشته و از این جهت اجازه نداده است که با افزایش حجم مطالب غیر از موضوع اصلی، گستره کتاب با پراکندگی روبه‌رو شود.

قلم‌فرسایی می‌کند که ضرورت روابط با ایران را به عنوان یک الزام درک کرده و صرفاً به دنبال ایجاد مانعی در برابر تکوین ساختارهای محدود کننده رفتار است که نمود آن توصیه به اواما برای یافتن پاسخ دو سوال کلیدی است.

۳. تنوع و ابتکار در بهره‌گیری از منابع، نکته مثبت دیگری است که در این اثر به چشم می‌خورد. نگاهی هر چند سطحی به بخش کتاب‌شناسی نشان می‌دهد که نویسندگان به دنبال نقل قول از این یا آن کتاب به عنوان شاهد مدعی خود نبوده است. مصاحبه‌های زیاد نویسندگان با اشخاص برجسته در محافل علمی و نیز سیاستمداران تأثیرگذار در فرایند تصمیم‌گیری ایالات متحده، بهره‌گیری از تاریخ شفاهی، نگاه دقیق به سخنرانیها، دسترسی به منابع اولیه نظیر اسناد و گزارشهای منتشره توسط سازمانهای اطلاعاتی و کنگره، اسناد دولتی و در نهایت کتب و مقالات فراوان که تقریباً یک چهارم حجم اثر را تشکیل می‌دهد عامل اصلی در غنای مطالب است

۴. انسجام مطالب و توانایی نویسندگان در پروراندن ایده اصلی کتاب نکته مهم دیگری است که اشاره بدان ضروری است. این انسجام آنجا نمایان می‌گردد که نویسندگان توانسته است با تفکیک دوران ریاست جمهوری پنج شخص در ایالات